شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال هفدهم
۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۵
۲۸ ذی‌القعده ۱۴۴۷
شماره ۴۷۶۱

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۷:۵۵	غروب آفتاب ۱۸:۳۱:۳۶	اذان مغرب ۱۸:۵۱:۵۴	
نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۵۹	اذان صبح فردا ۰۲:۴۴:۲۳	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۴:۱۴	

پرچم ایران امام رضا(ع)

پرچم داران نسل آلفا

آنچه می خوانید روایتی است درباره پویش مردمی «پرچم زمین نمی‌ماند» که در میانه های جنگ تحمیلی سوم به راه افتاد و تا همین لحظه برقرار است.

مجید فرجامی| امروز با وقت قبلی، نوبت پرچم داری داشتم. با تجربه دو دفعه قبل، فکر همه چیز را کردم و راه افتادم. حتی برای باران شدید و طوفان آماده بودم. یک بارانی توی پلاستیک گذاشتم و با خودم بردم. فکر همه چیز، اما فکر این دو تا دوست در آستانه نوجوانی را نکرده بودم. حدودا ۱۰دقیقه گذشته بود که دیدم این دو پسر، خیلی مؤدب و معصومانه، بدون آنکه چیزی بگویند، نگاهم می کنند. سلامی کردم و پرسیدم: چیزی شده؟ گفتند: میشه ما دو تا هم پرچم رو نگه داریم؟ و هنوز پاسخی نداده بودم، ادامه دادند: فقط پنج دقیقه. ما کلاس زبان داریم، زود میریم. قبول کردم و پرچم را تحویلشان دادم. فقط دیدم که خنده شیطنت آمیزی کردند و آرام چیزی به هم گفتند. خلاصه اینکه اگر تا آخر وقت، دست شما به پرچم رسید، دست من هم رسید! هر بار گفتم: بچه ها پنج دقیقه تون تمومه ها... جواب شنیدم که شما راحت باشین! باز گفتم: داره بارون میاد، خیس می شین. گفتند: نگران نباشین! گفتم: کلاس زبانتون دیر نشه! گفتند: نه، کلاسمون ساعت شیش وربعه... و زمان گذشت و گذشت تا ساعت ۶که پرچم دار بعدی آمد.

پ.ن: عکس بچه ها با اجازه و رضایتشان گرفته شده است.

گرام گردی

اسماعیل بقایی، سخنگوی وزارت خارجه کشورمان، با انتشار نگاره پیش رو در شبکه اجتماعی ایکس، بزرگداشت حکیم توس فردوسی بزرگ را گرامی داشته و نوشته است:

چو یزدان بود یار و فریادرس
نیازد به نفرین ما هیچ کس

«روز پاسداشت زبان فارسی و بزرگداشت حکیم ابوالقاسم #فردوسی، سراینده شاهنامه را به همه ایرانیان و فارسی زبانان و فارسی دانان ایران دوست تبریک می گوییم. شاهنامه، نه فقط بازسازی «ایران» به مثابه یک تداوم زبانی، تاریخی، فرهنگی و تمدنی، بلکه گنجینه ای بی پایان از خرد، اخلاق و حکمت است. فردوسی با آفرینش شاهنامه و احیای زبان فارسی، میراث نیاکان را از گسست و فراموشی دور کرد و موجب استمرار تمدنی ایران شد.»

نگاه دیگران

پشت پرده جنجالی دیدار ترامپ و شی جین پینگ

کتک کاری در معبد بهشت!

رسانه آمریکایی نیویورک پست، از ایجاد جنجال و مشاجره در پی سفر ترامپ به چین گفته است. به گزارش تیم خبرنگاران اعزامی همراه دونالد ترامپ به پکن، روز پنجشنبه و هنگام بازدید ترامپ و شی جین پینگ از «معبد بهشت»، یک مأمور مخفی تیم محافظت از ترامپ هنگام ورود به معبد با ممانعت مأموران امنیتی چینی روبه رو می شود. افسران امنیتی چین به این مأمور آمریکایی گفته اند که حق ورود با سلاح را ندارد و همین موضوع به درگیری تند میان دو طرف منجر شده است. خبرنگار فاکس هم گزارش داده است که مأموران سرویس مخفی آمریکا در جریان سفر ترامپ با پلیس چین وارد درگیری های فیزیکی شدید شده اند. این درگیری ها بعد از آن بوده که مأموران چینی تلاش کرده اند مانع ورود یک مأمور آمریکایی همراه با سلاحش به محل اجلاس شوند.

خبرنگاران آمریکایی همچنین در نشست پکن با محدودیت های شدیدی روبه رو شده اند و به سرویس های بهداشتی، امکانات ضبط خبر و بطری های آب دسترسی بسیار محدودی داشته اند!

پیامبر اعظم(ص):

امانت را به صاحبش بازگردان و حتّی به کسی که به تو خیانت کرده است، خیانت مکن.

تهذیب الأحکام: جلد ۶، صفحه ۳۴۸، حدیث ۹۸۱

اول شخص

زندگی میان دو جهان

یادی از پروفسور محمد نقی زاده، اقتصاددان برجسته ایرانی ساکن ژاپن که هفته گذشته از دنیا رفت

مریم شیعه| «رفتن» شاید غریب ترین فعلی باشد که می شناسد. مثلا برای کسی که سال ها به خانه ای که در آن زندگی می کند، به صدای خانمی که نام ایستگاه های مترو را اعلام می کند، به دستگاه قهوه طبقه سوم دانشکده و به باران های ریز توکیو که بی سروصدا روی سنگ فرش ها می نشینند عادت می کند. بعد یک صبح معمولی از خواب بیدار می شود و می فهمد تمام این سال ها، چیزی نبود که دلش را راضی کند. باران شب قبل هنوز روی حیاط دانشگاه مانده است.

دانشجوها از بین درخت های افرا رد می شوند. چترهای تیره شان از پشت شیشه شبیه لکه هایی متحرک اند. لیوان قهوه را برمی دارد و از پشت میز چوبی بلند می شود. اولین باری که چشمش به این میز افتاد، فکر می کرد تا ابد همان جا خواهد بود. به اتاق نگاه می کند، به قفسه ها، به کت آویزان روی جالباسی. به دفتر بازی که گوشه اش با خودکار آبی، به فارسی چند کلمه ای نوشته بود. او هنوز هم فارسی می نویسد، فارسی فکر می کند و وقتی می خواهد به زبانی غیر از فارسی حرف بزند، اول کلمات را به فارسی توی ذهنش می چیند و بعد به زبان دیگر ترجمه شان می کند. سال اولی که به کیوتو آمده بود، فقط چند چمدان داشت و یک ژاپنی شکسته بسته.

در ایستگاه ها گم می شد، اسم خیابان ها را اشتباه تلفظ می کرد و شب ها، از پنجره خوابگاه به چراغ های شهر نگاه می کرد. سال ها گذشت. آن دانشجوی غریب، حالا استادی است که از دانشگاه های مختلف دعوتش می کنند، مقاله چاپ می کند، جلسه برگزار می کند و در راهروهای دانشگاه، برایش تعظیم می کنند. آدم بعضی وقت ها وسط همان چیزی که روزی رؤیایش را داشته، دل تنگ می شود. مثل وقت هایی که صبح از خواب بیدار می شود و برای چند ثانیه، توی گیجی خواب و بیداری فکر می کند تهران است. بعد پرده را کنار می زند و فقط باران را می بیند؛ منظم، آرام، سرد. دوستانش می گویند «اینجا همه چیز داری، چرا می خواهی برگردی؟» راست می گویند. برای یک غریبه، رسیدن به این نقطه شوخی نیست.

دریافت نشان امپراتوری ژاپن

در سال ۱۳۲۰ در تهران به دنیا می آید. در دوره ای که ایران آرام آرام وارد جهان مدرن می شود اما هنوز تصویر روشنی از آینده ندارد. در دانشگاه تهران اقتصاد کشاورزی می خواند. رشته ای که آن روزها به توسعه و ساختن کشور گره می خورد. مدتی هم در پروژه های اجرایی و توسعه ای کار می کند. سال ۱۳۵۲ برای دومین بار در زندگی راهی ژاپن می شود؛ سفری که قرار بوده صرفا ادامه تحصیل باشد، تبدیل به بخش اصلی زندگی اش شد. در دانشگاه کیوتو دکترای اقتصاد کشاورزی می گیرد؛ همان سال هایی که ژاپن با سرعتی حیرت انگیز در حال تبدیل شدن به قدرت اقتصادی جهان است. او فقط درس نمی خواند؛ ژاپن را زندگی می کند. نظم روزمره مردم، فرهنگ کار، سکوت متروها، دقت کارخانه ها و رابطه عجیب میان سنت و مدرنیته را با چشم خودش می بیند. کم کم متوجه می شود توسعه چیزی فراتر از کارخانه و سرمایه است. اقتصاد، تنها یکی از ابعاد کثیر توسعه است. بعدها در دانشگاه های مختلف ژاپن تدریس می کند؛ از کیئو و چیبا تا میجی گاکوین. در فضای دانشگاهی ژاپن جایگاهی پیدا می کند که برای یک خارجی بسیار کم سابقه است. آن قدر که بعدها ریاست مؤسسه تحقیقات بین الملل دانشگاه میجی گاکوین را برعهده می گیرد و چند دوره در همان سمت باقی می ماند. تبدیل به پلی میان جهان علمی ایران و ژاپن می شود. مقاله می نویسد، پژوهش می کند و درباره تجربه توسعه ژاپن سخنرانی می کند. کتاب دو جلدی اش درباره «توسعه اقتصادی ژاپن» بعدها در ایران به عنوان کتاب سال انتخاب می شود. در این میان شاید مهم ترین اتفاق زندگی حرفه ای اش زمانی باشد که امپراتور ژاپن به او نشان امپراتوری اعطا می کند؛ افتخاری که به ندرت نصیب یک غیرژاپنی می شود. برای خیلی ها این نقطه اوج زندگی علمی است، اما برای او انگار هنوز چیزی ناتمام مانده است. دوباره به ایران فکر می کند. به دانشگاه تهران، به راه اندازی رشته ژاپن شناسی. به نسلی که شاید بتواند تجربه شرق آسیا را فهم کند. همین افکار، او را بعد از سال ها زندگی در ژاپن، دوباره به ایران برمی گرداند.

توسعه؛ پروژه ای فرهنگی و نهادی

«پروفسور محمد نقی زاده» وقتی از توسعه حرف می زد، کمتر وارد بازی آمارها و فرمول ها می شد. او بیشتر از چیزهایی حرف می زد که دیده نمی شد؛ فرهنگ، نظم، اعتماد و ذهنیت جمعی. او سال ها در ژاپن زندگی کرد و چیزی را فهمید که به نظرش در بسیاری از بحث های توسعه ایران گم شده بود؛ کشورها فقط با پول و تکنولوژی ساخته نمی شوند.

او بارها توضیح داد که ژاپن منابع طبیعی بزرگی ندارد، اما جامعه ای ساخته است که در آن مسئولیت پذیری، نظم و نگاه بلندمدت به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شده است. از نظر او، همین ویژگی ها موتور واقعی توسعه بود. او اعتقاد داشت اگر جامعه ای فقط به دنبال سود کوتاه مدت باشد، اگر نظم عمومی ضعیف باشد، اگر اعتماد اجتماعی از بین برود، حتی بهترین برنامه های اقتصادی هم دوام نمی آورند.

برای همین توسعه را بیشتر از آنکه پروژه ای اقتصادی بداند، یک تحول فرهنگی و نهادی می دانست. توسعه در طرز فکر یک جامعه، باور به آینده و همکاری و انباشت بلندمدت است. دکتر نقی زاده عمده عمرش را صرف آموزش کرد. تلاش برای راه اندازی ژاپن شناسی در دانشگاه تهران، تلاش برای فهم تجربه توسعه شرق آسیا بود. او سرانجام، پس از سال ها گفتن و نوشتن از توسعه ایران، در بیست و دوم اردیبهشت امسال در ژاپن درگذشت.

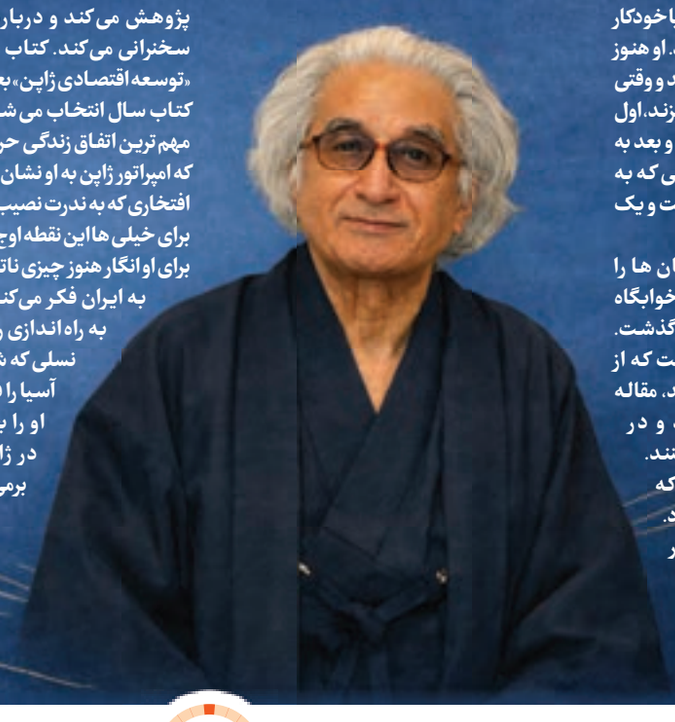

از معدود تصاویر به جامانده از پروفسور نقی زاده با ژاپنی شده با هوش مصنوعی

کوچه

مدیریت هیجان در سپهر عقلانیت انقلابی

غلامرضا نبی اسدی
روزنامه نگار

شجاعت فقط در میدان رزم متولد نمی شود. زادگاه اصلی آن عقلانیت است. عقل است که حکم می کند کی و کجا بجنگیم و چگونه معرکه خصم را به معرکه ای علیه او تبدیل کنیم و چه زمانی حکم خود را چنین تحریر می کند که باید در میانه میدان، میز دیپلماسی گذاشت و به گونه ای دیگر از حقانیت خویش و وطن خود دفاع کرد. اتفاقا این گونه از شجاعت، بسیار سخت تر و فرساینده تر و برای شجاعان پرهزینه تر است. ما، اما، عادت داریم شجاعت را در جنگ و قهرمان را در هیئت مردان جنگی تعریف کنیم. هنوز به یاد نداریم که قاب قهرمانی را با تصویر کسانی تزیین کنیم که با دیپلماسی جلوی جنگ یا گسترش آن را می گیرند. ما مدال را به سینه ای می نشانیم که ستبر باشد، اما گردنی که به مانور بین ظرفیت ها و طراحی های نو توانسته باشد دشمن را دست خالی پس بفرستد، معمولا بی مدال می ماند. این واقعیت مکرر است، اما حقیقت را باید در این ساحت معنا کرد که اصل، حفظ منافع ملی و حراست از کلان روایت ایران است. از مانایی جمهوری اسلامی ایران. جنگ و دیپلماسی، ابزارند نه هدف.

جا به جایی این دو کار را گاه چنان سخت می کند که کسی جرئت نکند به عقلانیت سخنی بگوید که هیجان آن را امضا نکند. نمی گوییم باید هیجان را نادیده گرفت بلکه می گوییم باید آن را در استخدام عقل دید و خوب هم دید. اگر در دایره عقلانیت صاحب نقش نشود، نقشی که در دفتر می زند، سازنده نخواهد بود که بسیاری از ظرفیت ها هم خواهد سوخت. اولین قربانی این سوختن بی ساختن هم آرامش عمومی خواهد بود. دشمن هم با دریافت این مهم می کوشد تا هم به پمپاژ هیجان در جامعه بپردازد و جا را برای عقلانیت، تنگ و تنگ تر نماید و هم مدام طرح، در می اندازد تا غیرمستقیم، از هیجانات حتی پاک ترین و خالص ترین گونه آن، در خدمت اهداف خود بهره گیرد. اگر در جامعه، نگاهی مطالعه وار داشته باشیم، جلوه های این کاشت و داشت و برداشت هیجان را می بینیم. زمین از ماست اما محصول را دشمن برداشت می کند. یک نمونه اش هیجانات بازار است. سیلی که از گرانی به راه می افتد، چه سازه های پرامیدی را که ویران نمی کند. یک روز شایعه ای شکل می دهند تا شمایل رفتار مردم را تغییر دهند. چنین است که یک دفعه پمپ بنزین ها را شلوغ می بینیم. دیگر روز، فلان کالا را انگشت می گذارند و می بینیم بی آنکه خریدار به مغازه آمده باشد، باد در قفسه ها می پیچد. انسانی که اختیار را به هیجان سپرده باشد، شاید یک جا ببرد، اما بیشتر، حسابش عکس جواب می دهد. ملتی هم که هیجانات را صدرنشین کند، در برداشت عوارض آن با مشکلات عدیده روبه رو خواهد شد.

پس برای نیفتادن به چاه و چاله هایی که دشمن طراحی می کند باید هیجانات فردی و عمومی را در سپهر عقلانیت ملی و دینی صاحب جایگاه کرد تا نتیجه آن شود که می خواهیم نه آنکه دشمن آرزو می کند. عقل که میدان دار شود، هم از میدان و هم از خیابان و هم از دیپلماسی، بجا بهره خواهد برد.

از هرکدام یک برگ موفقیت خواهد ساخت که چون روی میز بگذارد، طرف دیگر ناگزیر از پذیرش خواهد شد. بیاییم و برای ایران و اعتلای انقلاب، شجاعت عقلانی را میان دار کنیم تا طعم شیرین شجاعت در تصمیم، کام همه را شیرین و همه رفتارها را صمیمی کند. ان شاءا...

عکس روز

گل گفتن و گل شنفتن و گل چیدن

ضحی زردکانلو| مامان هرسال همین حوالی از اردیبهشت که می رسد، تلفن می کند به دختر برادرش که عروس کاشانی ها شده و سفارش سنگین گلاب دوآتشه قمصر می دهد. مامان مثل خیلی از مادرهای ایرانی عادت دارد هر خوراکی را به وقتش تر و تازه سفارش بدهد برای مصرف یک سالمان. از گلاب و زعفران و برنج بگیر تا اسفناج و باقالی و گردو ... امسال هم در تدارک و حساب و کتاب ثبت این سفارش سالانه اش بود که یکی از همکارهایش در مدرسه برایش از قمصر مشهد تعریف کرده بود و گفته بود چرا راه دور می روی؟ همین بیخ گوشمان گلاب هایی دارد آن چنانی! گلاب کاشان بیخود اسم درآورده! و همین هم شد. مامان که خوشبختانه از آن زن هایی نیست که مرغش یک پا داشته باشد؛ صبح پنجشنبه با بابا شال و کلاه کردند و رفتند روستای فرخد. دو ساعت که گذشت دیدم صفحه چت من و مامان بوی گل محمدی می دهد. مامان و بابا که سال ها در روستاهای مختلف معلمی کرده اند؛ دوستی کردن با اهالی روستا را خوب بلدند. نشسته بودند سر زمین های گل محمدی با کشاورزانش به گعده گرفتن و گل گفتن و گل شنفتن و گل چیدن...

دمدمه های غروب بود که با ۲۰لیتر گلاب برگشتند خانه. و هر ۱۰دقیقه یک بار در حالی که مامان داشت شربت گلاب و زعفران درست می کرد و بابا دبه های گلاب را در شیشه های به قاعده می ریخت؛ به همدیگر می گفتند:

«عجب گلابی! چه کاری بود هرسال سفارش می دادیم کاشان! همین مشهد خودمون همه چی داره! بهترینشم داره.»

عکس: سعید گلی/ شهرآرا